

بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار

صمد رسول‌زاده اقدم^۱
علیرضا طاهری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۳۰

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۷/۰۶

چکیده

در این پژوهش، هدف نگارنده آن است که علل توسعه‌نیافتگی ایران را در دوره‌ی قاجار مورد بررسی قرار دهد. این تحقیق به روش تاریخی انجام شده است. توسعه‌نیافتگی وضعیتی است که به‌علت ناهماهنگی بین عوامل اقتصادی و تکنولوژی کاربردی امکان استفاده‌ی همزمان از سرمایه و نیروی کار در جامعه میسر نیست. و کشور توسعه‌نیافته کشوری است که از نظر استانداردها و شاخص‌های توسعه در سطح پایینی قرار دارد. بدین لحاظ کشور ما در دوره‌ی قاجار ویژگی‌های کشور توسعه‌نیافته را داشت. بررسی عوامل توسعه‌نیافتگی در قالب تلفیقی از سه نظریه‌ی توسعه‌نیافتگی، یعنی استبداد شرقی، نظام جهانی و وابستگی انجام گرفته است. در تحقیق حاضر، نقش ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در توسعه‌نیافتگی مورد بررسی قرار گرفته است و عوامل مؤثر بر توسعه‌نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار عبارتند از: ۱- کمبود بارندگی و دسترسی نداشتن به آب کافی؛ ۲- تجارت نابرابر بین تجار داخلی و خارجی خصوصاً تجار روس و انگلیس با تجار ایرانی؛ ۳- ناامنی و غارت دسترنج مردم؛ ۴- وجود فرهنگ عشیره‌ای؛ ۵- فروش حکومت ایالات، مناصب و زمین‌های دولتی؛ ۶- مشکلات زیرساختی در فرهنگ سنتی ایران؛ ۷- اندیشه‌های تصوف؛ ۸- وجود نداشتن و اجرا نشدن قانون؛ ۹- روابط بین‌المللی؛ ۱۰- ساختار نظام سلطنت.

واژگان کلیدی: توسعه، توسعه‌نیافتگی، کشور توسعه‌نیافته، دوره‌ی قاجار

۱- استادیار جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۲- کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی mail:alirezataheri53@gmail.com_e

بیان مسأله

اصطلاح توسعه به صورت فراگیر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. واژه‌ی توسعه در لغت به معنای خروج از «لفاف» است. در قالب نظریه‌ی نوسازی، لفاف همان جامعه‌ی سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله‌ی سنتی خارج شوند (از کیا، ۱۳۸۰: ۷). توسعه فرایندی است که طی آن باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به صورت بنیادی متحول می‌شوند تا متناسب با ظرفیت‌های شناخته شده جدید شوند و طی این فرایند سطح رفاه جامعه ارتقا می‌یابد (عظیمی، ۱۳۸۲: ۴۲).

گونار میردال معتقد است آنچه عملاً باعث می‌شود که کشوری را به عنوان «توسعه‌نیافته» مشخص کنیم آن است که در آن کشور مجموعه‌ی بی‌شماری از شرایط نامطلوب برای کار کردن و زیستن وجود دارد، محصول و درآمد و سطح زندگی پایین است، بسیاری از روش‌های تولیدی و همچنین رویه‌ها و الگوهای رفتاری نامساعد است؛ و نمادهای نامساعدی وجود دارد که از سطح مملکتی گرفته تا آن‌ها که در روابط اقتصادی و اجتماعی خانواده و همسایگان او فرمانرواست، برقرار است (از کیا، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۴). حکمرانی قاجارها بر کشور ما با پادشاهی آقامحمدخان آغاز می‌شود. آقامحمدخان در نوروز سال ۱۱۷۵ هجری شمسی تاج‌گذاری کرد این سلسله حدود ۱۲۴ سال بر کشور ما حکومت کرد و سرانجام با کودتای رضاخان بر علیه احمدشاه - آخرین پادشاه قاجار در اسفند ۱۲۹۹ شمسی، عمر این سلسله به پایان خود می‌رسد (طلوعی، ۱۳۸۱). کشور ما در دوره‌ی مذکور متحمل رکود و آسیب‌هایی در زمینه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شد که پس از سال‌ها هنوز آثارش هویداست و سبب کندی جریان توسعه و نوسازی جامعه ما شده است. بنابراین راه برون‌رفت از کندی توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور، مطالعه‌ی تاریخی دوره مذکور و پیدا کردن علل ضعف‌ها و واپس‌ماندگی‌هاست. بازخوانی دوره‌ی مذکور می‌تواند موجب شناخت علل توسعه‌نیافتگی ما شود و مسیر توسعه را برایمان هموار سازد.

شکست سیاسی و نظامی ایران از روسیه و تحمیل عهدنامه «گلستان» در سال ۱۱۹۲ (۱۸۱۳ م) و سپس عهدنامه‌ی «ترکمانچای» در سال ۱۲۰۶ (۱۸۲۸ م)، واپس‌ماندگی و ناتوانی اقتصاد ایران را نسبت به اقتصاد کشورهای اروپایی آشکار ساخت (رزاقی، ۱۳۸۰: ۱۳).

در نیمه‌های سده‌ی نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) واردات از صادرات پیشی گرفت و کسری تراز بازرگانی پدید آمد. این کسری در ۱۹۱۳ م، ۱۲۹۲ ش حدود ۳ میلیون پوند استرلینگ بود. ایران به ناچار از خارجیان وام گرفت، ارزش پول خود را کاهش داد و امتیازهای تجاری بیشتری به بیگانگان واگذار کرد. همه‌ی این‌ها نشانه‌های وابستگی فزاینده‌ی ایران به غرب است و همگی نیز با پیامدهای ناگوار همراه بوده است (فوران، ۱۳۸۹: ۱۸۰).

دلیل انتخاب دوره قاجار برای مطالعه و تحقیق آن است که اولاً: کشور ما از دوره‌ی قاجارها وارد تحولات و معادلات جهانی شد و در این معادلات ما شاهد شکست‌های سیاسی و نظامی کشور هستیم. ثانیاً: وقوع انقلاب صنعتی در کشورهای اروپایی و انقلاب مه‌ایچی در ژاپن که تقریباً مصادف با

اصلاحات امیرکبیر در ایران بود. درحالی که تمام کوشش‌هایی که از طرف مصلحانی همچون امیرکبیر، قائم مقام، سپهسالار، ملکم‌خان و دیگران در ایران ابتر و ناتمام رها شد و نتوانست به نتیجه‌ی دلخواه برسد. حتی مردمانی که با آرزوی قانون‌خواهی در انقلاب مشروطه شرکت کردند، در اثر ناامنی و به هم خوردن شیرازه‌ی کشور به دیکتاتوری رضاخان تن دادند. ثالثاً: جهان شاهد نوعی رقابت و دست‌اندازی کشورهای اروپایی در غالب استعمار به کشورهای جهان سوم از جمله کشور ما بود. بنابراین، اگر شناخت درست و علمی از علل توسعه‌نیافتگی کشورمان به لحاظ تاریخی داشته باشیم، این شناخت درست و علمی می‌تواند دربرداشتن گام‌های بلند جامعه‌ی کنونی ما در جهت پیشرفت و توسعه مفید باشد. براساس شناخت درست، می‌توان برنامه‌ریزی درست و دقیقی برای آینده‌ی کشور انجام داد. نتایج تحقیق حاضر می‌تواند به شناخت ابعاد توسعه‌نیافتگی در کشور ما، مؤثر باشد و با استفاده از شناخت و برطرف کردن عوامل مؤثر بر توسعه‌نیافتگی، مسؤولان کشور را در برنامه‌ریزی جهت پیشرفت و شتاب در فرایند توسعه‌یافتگی کشور کمک کند.

با توجه به آنچه گفته شد، در این تحقیق به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که: علل توسعه‌نیافتگی ایران در دوره قاجار چه بود؟ ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی چه نقشی در توسعه‌نیافتگی ایران داشته است؟

چارچوب نظری

از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، سه نظریه‌ی عمده و جدید در حوزه‌ی جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی - شامل دیدگاه وابستگی، نظریه نظام جهانی و تحلیل شیوه‌های تولید - مسلط شده‌اند (فوران، ۱۳۷۱: ۳۴). الف) نظریه‌ی وابستگی: نظریه‌پردازان مکتب وابستگی معتقدند که توسعه‌نیافتگی محصول ساخت و یا ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نمی‌باشد، بلکه تا حد زیادی نتیجه تاریخی ارتباط گذشته و مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه‌نیافته (اقمار) و کشورهای توسعه‌یافته (مادر) می‌باشد (ازکیا، ۱۳۸۰: ۱۳۹).

بنابراین، براساس این دیدگاه، مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته، به‌خاطر مسائل داخلی نیست، بلکه ناشی از مسائل و عوامل خارجی است. در این نظریه، بیشترین توجه معطوف به نقش بالای اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی جهانی است. ازکیا می‌نویسد: در این دیدگاه اهمیت خاصی به نقش اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی جهانی به‌عنوان متغیرهای تعیین‌کننده‌ای که سبب ایجاد، دوام و دائمی شدن توسعه‌نیافتگی می‌شود، داده شده است. مضمون اصلی نظریه‌های وابستگی بر حول این محور دور می‌زند که مطالعه توسعه کشورهای جهان سوم به‌طور مجرد و بدون در نظر گرفتن توسعه جوامع پیشرفته ارزش ناچیزی دارد (همان: ۱۴۰).

ب) نظریه‌ی نظام جهانی: امانوئل والرشتاین نظریه نظام جهانی را در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ارائه کرد. این نظام جهانی از سه عنصر اساسی تشکیل یافته است: یک بازار واحد، یک سلسله ساختارهای دولتی یا کشورهایی که بر عملکرد بازار اثر می‌گذارند، و سه سطح (مرکز، نیمه پیرامون، پیرامون) در نوعی فرایند

استثمار که متضمن تصاحب مازاد کار است. کشمکش طبقاتی از رابطه ی میان این سه سطح نشأت می گیرد. «مرکز نشینان همواره در تلاش برای تضمین - موجودیت این سه طبقه اند تا امتیازات خویش را بهتر حفظ کنند. در حالی که پیرامون نشینان برعکس، درصدد کاهش این سه حلقه به دو حلقه اند تا بهتر بتوانند آن امتیازات را از میان بردارند. این نبرد بر سر موجودیت حلقه ی میانی، چه از نظر سیاسی و چه از نظر ساخته های ایدئولوژیک اساسی، پیوسته در جریان است.» در این کشمکش، همگام با تحول و توسعه ی سرمایه داری، طبقات شکل می گیرند، تحکیم می یابند، از هم می پاشند، و از نو صورت می بندند. این کشمکش متحول، در دل اقتصاد جهانی سرمایه داری صورت می گیرد (چیلکوت، ۱۳۷۷: ۵۶۲-۵۶۱).

کشورهای مرکز به لحاظ اقتصادی ثروتمند و دارای حوزه های تولیدی متنوع اند، از نظر تکنولوژیکی پیشرفته و مرکز تولید کارخانه ای، تجارت و امور مالی اند؛ دولت هایی با ثبات و قدرتمند، و طبقه ی متوسطی قوی دارند، و به لحاظ فرهنگی پیشرفته و جهان وطنی اند. کشورهای پیرامونی به لحاظ اقتصادی تخصصی و تک محصولی اند، از نظر تکنولوژیکی توسعه نیافته و فاقد بنیان های گسترش یافته ی مالی، تجاری و تولیدی اند؛ دولت هایی بی ثبات و ضعیف دارند و به لحاظ فرهنگی بسته و فقیرند. جوامع نیمه پیرامونی واجد خصیصه های کشورهای مرکز و پیرامونی، هردو، هستند. از آن جا که نظام جهانی سرمایه داری پدیده ای پویاست، موقعیت جوامع در این حوزه ها تغییر می کند. برای مثال، هلند در قرن هفدهم در مرکز قرار داشت. در قرن هیجدهم هلند به همراه اسپانیا، بعد از آن که قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی بریتانیا و فرانسه جایگزین آنان شدند، به جرگه ی کشورهای نیمه پیرامونی پیوستند. در قرن نوزدهم، بریتانیا به کشور اول حاکم بر اقتصاد سرمایه داری حقیقتاً جهانی بدل شد. و ایالات متحده تنها کشوری بوده است که در قرن بیستم منزلی هژمونیک به دست آورده است، هر چند که از نظر والرشتاین نزول آن از دهه ی ۱۹۶۰ آغاز شده است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۴۲).

پ) تحلیل شیوه های تولید: مارکس و انگلس برای اولین بار در اوایل سال ۱۸۵۰ میلادی با نگرش ماتریالیسم تاریخی توجه شان را به شرق معطوف داشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۴). بنابراین نظریه ی شیوه های تولید متعلق به کارل مارکس است. او در این نظریه، از انواع شیوه های تولید نام می برد. ریمون آرون در این مورد می نویسد: مارکس مراحل تاریخ بشری را براساس نظام های اقتصادی تعیین می کند و از چهار نظام اقتصادی، یا به قول خود او چهار شیوه ی تولید، نام می برد که عبارتند از شیوه ی تولید آسیایی، باستانی، فئودالی، و بورژوازی (آرون، ۱۳۸۲: ۱۷۵-۱۷۴).

نظریه ی شیوه ی تولید آسیایی، به استبداد شرقی یا استبداد دیوانی هم مشهور است. مارکس و انگلس، در مقایسه ی آسیا و اروپا، تفاوت آشکاری بین این دو قائل شده اند و این تفاوت در وجود مالکیت خصوصی در غرب و وجود نداشتن آن در جامعه ی مشرق زمین است. مارکس در پاسخ به این سؤال که چرا شرقی ها نتوانستند به شکل فئودالی مالکیت زمین دسترس پیدا کنند، می نویسد: «۱- امور عمومی به عهده ی حکومت مرکزی است؛ ۲- صرف نظر از چند شهر بزرگ، سراسر قلمرو فرمانروایی به

روستاهایی تقسیم می‌شود که با سازمان‌های کاملاً جداگانه‌ای هستند. هر روستا، خود، دنیای کوچکی را تشکیل می‌دهد» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۶).

ت) نظریه‌ی نوسازی: نوسازی فرایند گسترده‌ای است که ابعاد وسیعی از حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را دربر می‌گیرد و در سطوح مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی قابل بررسی است (ازکیا، ۱۳۸۰: ۸۹). ویلبرت مور مفهوم نوسازی را دگرگونی کامل جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی جدید می‌داند و سربیک بل آن‌را فرایندی تاریخی می‌داند که طی آن به سرعت نهادها کارکردهای متنوع و متغیری را بواسطه‌ی افزایش بی‌سابقه‌ی شناخت انسان و کنترل بر نیروهای طبیعت که همراه با انقلاب علمی است، می‌پذیرند (همان: ۹۰).

برخی از تحقیقات انجام شده درباره علل توسعه نیافتگی ایران

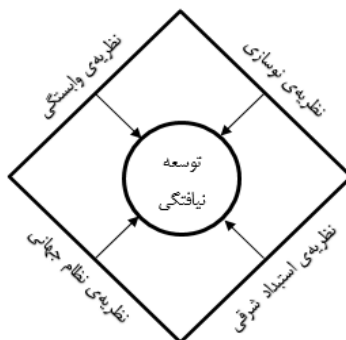
۱- کاظم علمداری (۱۳۸۴) در اثر خود به نام «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» بطور خلاصه در یک عبارت کلی، عقب‌ماندگی ایران و پیشرفت غرب را بر محور دو عامل کلیدی یعنی «پیدایش سرمایه‌داری» و «جدایی دین و دولت» در غرب و نبودن پیدایش سرمایه‌داری و پیوند دین و دولت در ایران می‌داند (علمداری، ۱۳۸۴: ۵۲). وی اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن معاصر را در چرایی نبودن پیدایش فتودالیسم می‌داند. علمداری معتقد است آنچه پیدایش تمدن معاصر غرب را میسر ساخت، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بود و آنچه شیوه تولید سرمایه‌داری را بوجود آورد، مناسبات اروپایی بود و بالاخره، آنچه فتودالیسم را میسر ساخت، مالکیت خصوصی بر زمین بود. در صورتی که، این هر سه عامل در ایران غائب بوده‌اند (علمداری، ۱۳۸۴: ۶۶).

۲- علل داخلی توسعه نیافتگی ایران در عصر قاجار (۱۳۷۳)، مسوول پروژه: نوراله قیصری (مسوول پروژه) سیدتقی حسینی (همکار) - دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی. چنانکه از موضوع پژوهش - برمی‌آید، هدف مطالعه علل داخلی توسعه نیافتگی ایران است، بررسی این علل در چارچوب تئوری تجددگرایی در حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست انجام گرفته است. از آن‌جا که جوهر نظریه تجددگرایی بر انتقال جامعه از سنتی به مدرن تأکید دارد و جامعه توسعه نیافته را جامعه‌ای می‌داند که این گذار را پشت‌سر نگذاشته باشد بر این مبنا عواملی که به این لحاظ در علل داخلی توسعه نیافتگی اقتصادی ایران مؤثر بوده‌اند عبارت بوده‌اند از: حوزه اقتصاد: الف- مسایل کشاورزی ب- مسایل صنعتی - حوزه فرهنگ - حوزه سیاست.

۳- محمدعلی جمالزاده در کتاب «خلقات ما ایرانیان» (۱۳۴۵) و علی محمد ایزدی در کتاب «چرا عقب‌مانده‌ایم» (۱۳۸۳) بر عوامل فرهنگی و خرده فرهنگ‌هایی تأکید دارند که جزوی از عادت‌های ما شده است و در توسعه نیافتگی ما دخالت دارد.

اغلب تحقیقاتی که تاکنون در این زمینه انجام شده‌اند، در قالب یکی از نظریات توسعه نیافتگی انجام شده‌اند. در رابطه با علل توسعه نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار، نمی‌توان تنها در چهارچوب یکی از نظریات ذکر شده، آن‌را مورد بررسی قرار داد. زیرا نظریه‌های وابستگی و نظم جهانی بیشتر ناظر به علل

بیرونی توسعه نیافتگی است و نظریه‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی یا استبداد شرقی و نظریه‌ی نوسازی می‌تواند روی دیگر سکه‌ی توسعه نیافتگی یعنی علل داخلی و درونی باشد. بنابراین در این تحقیق، با استفاده از تلفیق و ترکیبی از چهار نظریه‌ی مذکور، علل توسعه نیافتگی در دوره‌ی قاجار مورد بررسی قرار می‌گیرد. در شکل زیر سهم هریک از چشم‌اندازهای عمده‌ی توسعه نیافتگی در یک چهارچوب نشان داده شده است:



سؤال پژوهش

پرسش اصلی در این تحقیق عبارت است از: چه عواملی در توسعه نیافتگی ایران در عصر قاجار تأثیرگذار بوده است؟

روش تحقیق

موضوع این تحقیق بررسی علل توسعه نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار است. بنابراین به لحاظ زمانی از ابتدای دوره حکومت قاجارها یعنی آغاز پادشاهی آقامحمدخان در سال ۱۱۷۵ هجری شمسی تا پادشاهی احمدشاه را که با کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی (طلوعی، ۱۳۸۱) به پایان می‌رسد، شامل می‌شود به لحاظ مکانی قلمرو این تحقیق شامل کشور ایران است. تحقیق حاضر، به روش تاریخی انجام گرفته است. در روش تاریخی به منظور قضاوت در رابطه با اعتبار منابع، باید به نقد بیرونی و نقد درونی آن‌ها پرداخت (سرمد و دیگران، ۱۳۸۴).

الف) اعتبار بیرونی تحقیق: در رابطه با اعتبار بیرونی تحقیق، دلاور معتقد است که اگر محقق برای بررسی اعتبار بیرونی تحقیق تاریخی از لحاظ اطلاعات علمی توانایی لازم و کافی را نداشته باشد، باید از کسانی که دارای اطلاعات و معلومات بسنده هستند کمک بخواهد (دلاور، ۱۳۸۴). بنابراین؛ برای آن‌که تحقیق حاضر به لحاظ داشتن اعتبار بیرونی، معتبر باشد، از راهنمایی کارشناسان تاریخ بهره گرفته شد. در این زمینه لیست منابع مورد مطالعه در اختیار کارشناسان این رشته قرار گرفت تا درباره‌ی اعتبار بیرونی منابع داوری کنند. منابع مورد استفاده در این تحقیق از طرف چهار نفر داور، به لحاظ اعتبار بیرونی مورد تأیید قرار گرفته است.

ب) اعتبار درونی تحقیق: اعتبار درونی تحقیق بیشتر راجع به ارزشیابی محتوای منابع و شخصیت نویسنده آن، صلاحیت علمی نویسنده و نداشتن سوگیری و تعصب خاص است (همان) برای بررسی و

تحقیق درباره‌ی توسعه نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار، حدود پنجاه کتاب و مقاله‌ی تحقیقی توسط نگارنده‌ی سطور مورد مطالعه قرار گرفته و فیش‌های بسیاری تهیه گردید. نویسندگان کتاب‌ها و مقالاتی که مورد استناد این تحقیق قرار گرفته‌اند، از استادان دانشگاه‌های معتبر هستند. همه‌ی آن‌ها از لحاظ علمی توانمند هستند و در نوشته‌های خود جانب انصاف و امانت را رعایت کرده‌اند.

یافته‌های تحقیق

۱- کمبود بارندگی و دسترسی نداشتن به آب کافی، چه تأثیری بر توسعه نیافتگی ایران در عصر قاجار داشته است؟ زیبا کلام با مقایسه‌ی شرق و غرب می‌نویسد: اجتماعات اولیه‌ی انسان‌ها صرف‌نظر از آن‌که در غرب یا شرق پدید آمده باشند، وابستگی زیادی به امکانات طبیعی برای بقا و رشد خود داشتند به دلیل پایین بودن سطح دانش بشری، انسان‌ها صرفاً به آن‌چه در طبیعت به‌صورت آماده می‌یافتند، متکی بودند. بنابراین، استفاده از آن‌چه در طبیعت وجود داشت، پایه‌ی رشد و توسعه‌ی اجتماعات اولیه بود. از جمله مهمترین و اصلی‌ترین منابعی که در طبیعت وجود داشت آب بود و به‌نظر می‌رسد همین عامل بود که شرق و غرب را در جریان تکامل بعدی خود به راه‌های جداگانه کشاند. در غرب، آب به حد وفور و به‌مراتب بیش از آن‌چه مورد نیاز انسان‌ها باشد، وجود داشت. نزولات جوی غنی، منابع سرشار آب‌های جاری و بالاخره سهل بودن دستیابی به دریاها، امکاناتی بود که سرنوشت تکامل اجتماعی غرب را رقم زد. اما در شرق چنین امکاناتی به‌صورت گسترده وجود نداشت (زیبا کلام، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

عیسوی، با تشریح ویژگی‌های طبیعی ایران و کمبود آب در این کشور، آن‌را در قالب نظریه‌ی ویتفوگل ارزیابی کرده و می‌نویسد: وسعت گسترده سرزمین ایران و ناهمواری آن مانع از ظهور مرکزیت پر دامنه شده است و چهارچوب سیاسی و اقتصاد ایران، از یک سو، فاقد راه‌های آبی ارتباطی داخلی نظیر نیل، دجله - فرات، سند و گنگ است. و از سوی دیگر، کمبود آبیاری وسیع یکی از عوامل اصلی مرکزیت در اراضی مجاور کاسته و نظریه ویتفوگل را در مورد «جوامع هیدرولیک» همراه با دولت‌های قوی، ارتش‌های ثابت و دیوان‌سالاری عریض و طویل و پیچیده تحقق بخشیده است (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳).

کاتوزیان، برخلاف چارلز عیسوی که جامعه‌ی ایران را به‌خاطر کمبود منابع آب، در قالب نظریه ویتفوگل ارزیابی کرده است، با چنین نظری مخالف است و می‌نویسد: مدل مشخصی که ویتفوگل برای «جامعه‌ی آب‌محور» ارائه کرده است، به‌دلایل زیر در مورد ایران صادق نیست: (الف) شواهد چندانی دال بر کنترل، فراهم‌سازی، یا تقسیم آب توسط دولت وجود ندارد؛ (ب) همچنین شواهد چندانی حاکی از مدیریت دولت بر منابع کشاورزی و تولید کشاورزی وجود ندارد. (پ) وجود دیوان‌سالاری بزرگ و گسترده، یک ویژگی ضروری استبداد ایرانی در طول تاریخ کشور ما نبوده است، هرچند همواره نوعی شبکه‌ی دیوان‌سالاری کارآمد وجود داشته است. سرانجام، تأکید ویتفوگل بر فراگیری قدرت دولت ناخواسته، سبب منحرف شدن توجه ما از یک ویژگی مهم‌تر آن می‌گردد. ماهیت خودکامه‌ی این قدرت که بر کاربرد آن نه تنها در رأس بلکه در همه‌ی سطوح هرم اجتماعی اثر گذاشته است. از این گذشته، نادیده گرفتن این ویژگی مهم موجب ارائه‌ی دیدگاه‌های جایگزینی همچون نظریه‌های مربوط به

دولت‌ها و سلطنت‌های مطلقه شده است که معمولاً به واسطه تمرکز بر درجات مطلقه بودن قدرت‌های حاکم از اروپای باختری تا آسیای خاوری، به کیفیت متمایز استبداد شرقی چنان که باید توجه نمی‌کنند. وجه تمایز دولت ایران آن است که نه تنها قدرت مطلق که قدرت خودکامه - یعنی نه تنها قدرت مطلق در قانون‌گذاری، بلکه قدرت مطلق در اعمال بی‌قانونی - را در انحصار خود داشته است (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۲). بنابراین کمبود منابع آب اگرچه منجر به ایجاد «جامعه‌ی آب‌محور» در چارچوب نظریه‌ی ویتفولگ نگردید، لکن نوعی از ساختار اقتصادی - سیاسی را بوجود آورد که منجر به ایجاد استبداد گردید. این ساختار، در قالب نظریه‌ی استبداد شرقی مارکس و انگلس قابل تعریف است و کاتوزیان آن را استبداد ایرانی نامیده است.

۲- تجارت نابرابر بین تجار داخلی و خارجی خصوصاً تجار روس و انگلیس با تجار ایران، در توسعه‌نیافتگی چه تأثیری داشت؟ نیکی آر. کدی در رابطه با ناتوانی رقابت تجار ایرانی و خارجی، می‌نویسد: کالاهای خارجی، به‌ویژه روسی و انگلیسی، بازارهای ایران، به‌ویژه بازار وسیع منسوجات را به نحو روزافزونی تسخیر می‌کرد. بازرگانان ایرانی چندین بار از حکومت خواستند در برابر سیل کالاهای خارجی، که از هرگونه عوارض داخلی معاف بود و از کالاهای ایرانی ارزان‌تر به فروش می‌رفت، از آنها حمایت کند. اما حکومت قادر نبود برخلاف شرایط معاهدات با کشورهای غربی که تجارت آزاد را تحمیل می‌کرد، عمل کند. اما می‌توانست عوارض داخلی را که تنها بازرگانان ایرانی مجبور به پرداخت آن بودند، محدود سازد و از محصولات دستی و ماشینی ایران حمایت کند، ولی این کار را نکرد. بدین ترتیب، تولیدات صنایع دستی به‌شدت ضربه دید و در مراکز شهری، از جمله مرکز بزرگ صنایع دستی اصفهان، صنعتگران با بیکاری و تنگدستی روبرو شدند و بسیاری از صنایع دستی قدیمی رو به زوال نهاد یا به کلی از بین رفت (کدی، ۱۳۸۱: ۶۸).

احمد اشرف، وضعیت پیش آمده بر اثر کشمکش میان روس و انگلیس با دولت قاجار را وضعیت نیمه استعماری نام نهاده و می‌نویسد: شرایط نیمه استعماری که به دنبال تحمیل این عهدنامه‌ها رفته‌رفته در کشور ما پدید آمده بود، همراه با انعقاد یک سلسله عهدنامه ترکمان‌چای و پرتکل تجارته‌ی ضمیمه‌ی آن بهره‌مند می‌شدند، تسهیلاتی برای فعالیت‌های بازرگانی تجار غربی در کشور ما فراهم آورد و سبب شد تا بازرگانان وابسته به همسایگان شمالی و جنوبی با استفاده از امکانات بازار نوپای جهانی و حمایت و تشویق قدرت‌های استعماری و فرصت‌های اقتصادی که به‌طور نسبی در کشور ما وجود داشت در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی هجری قمری به این سرزمین روی آوردند و دامنه‌ی فعالیت‌های خود را گسترش دهند (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۶-۴۷). نتیجه‌ی گریزناپذیر از مجموع شواهد ارائه شده در این بخش، سلطه‌ی بی‌چون و چرای قدرت خارجی در زمینه روابط ایران با سایر کشورهاست. براساس نظریه نظام جهانی «والرشتاین»، ایران که در قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم در صحنه روابط بین‌المللی قرار داشت، در خلال قرن نوزدهم به پیرامون نظام جهانی سرمایه‌داری منتقل شد (فوران، ۱۳۷۱: ۹۷).

۳- غارت دسترنج مردم، چه تأثیری در توسعه نیافتگی داشت؟ احمد اشرف معتقد است که مهمترین مانع رشد سرمایه‌داری ملی در این دوران نایمی شدید مردم به‌طور عموم و تجار و کسبه و پیشه‌وران به‌طور خاص بود، او می‌نویسد: موانع داخلی رشد سرمایه‌داری در دوره‌ی قاجاریه بطور کلی از خصوصیات بنیانی نظام سیاسی و اقتصادی ایران نشأت می‌گرفت که در طی قرون متمادی با نوسان‌هایی همچنان پابرجا بود. لکن در دوره‌ی قاجاریه وضع خاصی پدید آمده بود که به‌نوبه‌ی خود این موانع را شدت می‌بخشید. بدین معنی که حکومت قاجارها معایب نظام‌های نیرومند مرکزی و معایب نظام‌های ملوک‌الطوایفی را، از نظر ایجاد شرایط لازم برای رشد سرمایه‌داری مستقل، در خود گرد آورده بود و با ایجاد نایمی‌های گوناگون مانع رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی که نیازمند ثبات و امنیت است می‌گردید و تنها روزنه‌هایی برای رشد سرمایه‌داری تجاری باز می‌گذاشت. از مهمترین موانع رشد سرمایه‌داری ملی در این دوران نایمی شدید مردم به‌طور عموم و نایمی تجار و کسبه و پیشه‌وران به‌طور خاص بودند (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۸).

فریدون آدمیت، در اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون می‌نویسد: «در ملک ما دزدی و خوردن مال دولت و ملت علی‌الرئوسی به اجازه‌ی سلطنت است و این فقره اسباب افتخار سارقین دولت است» حکام به هر ولایت که پا نهند آن‌جا را «با مملکت دشمن به یک شمار گیرند، به‌جای مالیات اموال مردم را به‌غارت برند. اموال ملت را حکام و پیشکاران می‌خورند، جیره و مواجب نوکر را صاحب منصبان و لشکرنویسان می‌خورند، و جان مردم از حرامیان و راهزنان و دزدان و سیاست حکام و فساد لوطیان و افساد اطباء و جراحان پیوسته در معرض هلاکت است» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۷).

مرحوم آیت‌الله طباطبایی در نامه‌ای که به مظفرالدین شاه می‌نویسد، از دزدی و غارت رعیت به دست مأموران دولتی فغان بر می‌آورد: . . . اعلی‌حضرتا، مملکت، خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند، از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی‌مکتند که اعلی‌حضرت بر حالشان مطلعید. در اندک زمان، از مال رعیت صاحب مکت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند، گرفته به ترکمان‌ها و ارامنه‌ی عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم، به خاک روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند، بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلی‌حضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلی‌حضرت مطلع شده در مقام چاره برآید (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۴۸).

ساختار استبدادی قاجار مانع انباشت ثروت در میان افراد معمولی که نداشتند، حامی و پشتیبان حکومتی نداشتند، می‌گردید، اشرف و بنو عزیز می‌نویسند: ماهیت استبدادی حکومت قاجار و

دست‌اندازی مداوم دربار سلطنتی و دیوان‌سالاران قدرتمند به املاک دیگران برای کسانی که حمایت نمی‌شدند انباشت کردن ثروت شخصی را دشوار می‌ساخت (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۷۲).
نامنی و احترام نکردن به مالکیت خصوصی از مشخصات حکومت‌های استبدادی است که در قالب نظریه‌ی استبداد شرقی می‌گنجد. بنابراین، غارت اموال مردم، نامنی، احترام نکردن به مالکیت خصوصی را می‌توان در چهارچوب استبداد شرقی یا شیوه‌ی تولید آسیایی تحلیل کرد و مورد بررسی قرار داد. بشیریه نیز این نکته یعنی بی‌احترامی به مالکیت خصوصی افراد را مورد توجه قرار داده و می‌نویسد: در ایران با توجه به ویژگی‌های پاتریمونیالیسم و استبداد ایرانی هیچ‌گاه اشرافیت موروثی و برخوردار از نظر حقوقی و مستقلی که بتواند از نظر حقوقی محدودیتی بر قدرت شاه ایجاد کند، پیدا نشد. بشیریه در ادامه می‌نویسد: به هر حال از لحاظ حقوقی و نظری پادشاهان قاجار هیچ‌گونه حقوق مستقلی برای زمین‌داران به‌عنوان یک طبقه قائل نبودند و در صورتی که قدرت لازم را داشتند به تصرف و مصادره‌ی زمین‌های آن‌ها می‌پرداختند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۰۱-۲۰۰).

۴- فرهنگ عشیره‌ای بر توسعه‌نیافتگی ایران چه اثری گذاشته است؟ فرهنگ عشیره‌ای را می‌توان نتیجه‌ی تاخت‌وتاز قبایل بدوی به ایران دانست. این تاخت‌وتاز، اثرات ویرانگری بر توسعه‌نیافتگی کشور ما داشته است. زیبا کلام معتقد است که، شیوه‌ی زندگی ایلی، بسیار ساده و ابتدایی و ساختار اجتماعی آن بسیار ساده است و هیچ‌گونه نهاد اجتماعی در زندگی چادرنشینی و ایلی بروز و ظهور پیدا نمی‌کند (زیبا کلام، ۱۳۹۰). سریع‌القلم، بین شیوه‌ی زندگی روستایی و شهری با شیوه‌ی زندگی عشایری تفاوت قائل شده است و ویژگی‌هایی برای شیوه‌ی زندگی عشایری برمی‌شمارد: الف) خویشاوندگرایی ب) روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی پ) بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵۷). در فرهنگ قبیله‌ای تقسیم کار و تخصصی شدن کارها، مفهومی ندارد و بنابه گفته‌ی رضاقلی: فرهنگ قبیله‌ای، به تعبیری، مکانیکی است، یعنی افراد در کنار هم قرار می‌گیرند و پیوستگی ضروری با یکدیگر ندارند و هرکس کار خودش را می‌کند و حیات جمعی برای او ارزش و اهمیت نخستین را ندارند. در بیان رضاقلی، اگر به چنین جوامعی ساختار جدید تحمیل شود، نوع رفتار افراد، همان رفتار قبیله‌ای است و در نتیجه، به‌شدت به ساختار اجتماعی زیان می‌رساند (رضاقلی، ۱۳۸۹: ۱۹۷).

به نظر اغلب صاحب‌نظران، سکون اقتصادی، رشد نکردن تولیدات کشاورزی، جلوگیری از رشد سرمایه‌داری ملی، بی‌ثباتی، فردگرایی، اقتدارگرایی، نبودن پیدایش نهادهای اجتماعی و جلوگیری از نهادسازی، غارت و تهاجم، جنگاوری و ستیزه‌جویی، خویشاوندگرایی جامعه مکانیکی؛ همگی از ویژگی‌ها و آثار منفی فرهنگ قبیله‌ای است. چون جامعه‌ی ایران در عصر قاجار، جامعه‌ای قبیله‌ای بود؛ توسعه‌یافتگی در این عصر، امری محال و غیرممکن بود. جامعه‌ی قبیله‌ای عصر قاجار را می‌توان در چهارچوب نظریه‌ی استبداد شرقی و نوسازی روانی مورد بررسی قرار داد که جامعه‌ی ایران با آن دست به گریبان بود.

۵- فروش حکومت ایالات، چه تأثیری بر توسعه‌نیافتگی ایران داشته است؟ یکی از روش‌های نامعقول و غیرمنطقی اداره‌ی کشور در دوره‌ی قاجار، سنت فروش حکومت ایالات بود. جان فوران ضمن اشاره به این پدیده، از پیامدهای آن هم سخن می‌گوید: شاهان قاجار برای درمان بحران‌های مالی مختلف، مقام‌ها و مناصب حکومت ایالتی، ضرابخانه و گمرک را به مزایده می‌نهادند. در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش)، حکومت ایالت‌ها به‌طور عادی به مزایده گذاشته می‌شد و هرکس پول بیشتری می‌داد حکومت از آن او می‌شد. برنده‌ی مزایده در مقام حاکم ایالت، سعی می‌کرد از طریق مالیات‌های مختلف درآمد کسب کند، سپس هر ایالت را به چند ولایت و ناحیه تقسیم می‌کرد و به همان روال مقام‌های ایالتی را به مزایده می‌نهاد. بار همگی این مزایده‌ها و هزینه‌ها در نهایت به دوش دهقانان می‌افتاد که در پایین‌ترین رده‌ی اجتماعی قرار داشتند و می‌بایست همه‌ی این وجوه را بپردازند (فوران، ۱۳۸۹: ۲۱۵).

لمبتون نیز به فروش مناصب حکومتی اشاره کرده و می‌نویسد: در میانه‌ی قرن ۱۹، مناصب حکومتی نیز برای تأمین پول نقد فروخته می‌شد، پیش از امر اضطراری و واگذاری زمین (اقطاع) به‌عنوان نهاد سیاسی و اقتصادی و دولت، نشانه‌هایی از یک ورشکستگی مالی بروز کرد. درآمد هر ایالت به سختی به تهران می‌رسید و تقریباً تمام پرداخت‌های حکومت در شکل برات بود که ارزش اسمی داشت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۵۰).

فروش مناصب از طرف دولت قاجار و واگذاری تیول را می‌توان در چهارچوب نظریه‌ی استبداد شرقی و شیوه‌ی تولید آسیایی مورد بررسی قرار داد. بشیریه در این باره می‌نویسد: در عصر قاجار، قدرت طبقه اشراف به ارتباط با خاندان سلطنتی، احراز مناصب دیوانی و تملک اراضی بستگی داشت. در نتیجه معمولاً وظایف حاکم ایالتی، فرمانده نظامی و محصل مالیاتی در یک تن جمع می‌شد. بشیریه این شیوه را ناشی از استبداد می‌داند و توضیح می‌دهد: در استبداد ایرانی همواره بخش عمده‌ای از زمین‌ها متعلق به حکومت بود که آن‌ها را به مقطعان و تیولداران واگذار می‌کرد و یا اجاره می‌داد. در نتیجه اشرافیت موروثی در ایران پیدا نشد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۰۱).

۶- مشکلات زیرساختی در فرهنگ سنتی ایران، چه تأثیری بر توسعه‌نیافتگی داشته است؟ سریع‌القلم در کتاب عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران، مشکل توسعه‌نیافتگی ایران را از دو حالت خارجی نمی‌داند و می‌نویسد: به‌لحاظ نظری و متدلوژیک، مشکل از دو حال خارج نیست: یا بحران، در افکار و پارادایم‌های فکری و نارسایی‌های فکری است و یا بحران در افراد و شخصیت و خلیقات و روحیات و طبع آن‌هاست (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۸). سریع‌القلم در ادامه، دو مشکل یاد شده را نتیجه‌ی ساختارها می‌داند و معتقد است: البته در هر دو صورت، این‌ها نتایج ساختارهاست و یا روابط متقابل میان شخصیت شهروندان یک جامعه و نظام و ساختارهای حاکم بر آن‌ها از منظری دیگر، افکار و گردش افکار موجود در یک جامعه تحت تأثیر ساختارهای حاکم است. تا ساختارهای منتهی به شخصیت را تغییر ندهیم، ساختارهای سیاسی و اقتصادی متحول نخواهد شد (همان: ۱۸).

رضوانی، در مقایسه‌ی بین ظهور شخصیت‌های بزرگ که در قرن نوزدهم در اروپا و ایران ظهور کردند، دلیل موفقیت آن‌ها را شرایط و ساختارهای مناسب کشورشان و دلیل موفق شدن ما را شرایط و ساختارهای نامناسب و بیمار کشور ما می‌داند (رضوانی، ۱۳۸۱).

به بیان سریع‌القلم، اگر بخواهیم وزن‌گذاری کنیم، سنگینی مسؤولیت انحطاط و وابستگی عصر قاجار را باید در میان خود ایرانی‌ها جستجو کنیم. علاقه شدید ایرانی‌ها در فهم ریشه پدیده‌ها بیرون از مدارهای مسؤولیت خود، بسیار عمیق و ژنتیک است. حتی در سطح مسائل فردی و اجتماعی نیز، ایرانی‌ها عموماً حاضر نیستند مسؤولیت کارهای خود را بپذیرند و در پی عوامل بیرونی و انداختن مسؤولیت به دوش دیگران هستند. کمتر ایرانی پیدا می‌شود، حتی در میان تحصیل کرده‌ها، که وقتی به ریشه‌یابی یک مشکل می‌پردازد، برای خود نیز در سرزنش و نقد و انتقاد، وزن و جایگاهی قابل باشد (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

سریع‌القلم، نتیجه‌ی اقتدارگرایی ایرانی، که همگی در واقع از نتایج ساختار تحمیلی و استبدادی است که می‌توان آن را در چهارچوب نظریه‌ی استبداد شرقی و نظریه‌ی نوسازی مورد تحلیل و مطالعه قرار داد.

۷- اندیشه‌های تصوف، چه تأثیری در توسعه‌نیافتگی کشور داشته است؟ در رابطه با پیامدهای اندیشه‌ی تصوف، دو نظر متفاوت وجود دارد. گروهی مدافع این جریان هستند و عده‌ای منتقد:

الف) نظر موافقان تصوف و عرفان: موافقان تصوف معتقدند که عرفان اسلامی خدماتی در جهت مبارزه با سخت‌گیری‌های طرفداران شریعت و دین فقهاتی به‌عمل آورده است و نگاه آن‌ها به جامعه، هستی و ادیان مختلف، نگاه کثرت‌گرایانه است و به اصطلاح بر مبنای اندیشه‌های اومانیستی و پلورالیستی به پدیده‌ها می‌نگرند. در تأیید این گفته‌ها، محمدرضا درویش، در کتاب عرفان و دموکراسی، می‌نویسد: درک عرفانی از مذهب، تسامح‌طلب و تساهل‌طلب است. تجربه تاریخی اندیشه‌ی دینی در جوامع گوناگون از جمله تاریخ ایران زمین - گواه این واقعیت است که تاریخ تاکنون کمتر عارف یا اندیشه‌ای عرفانی که انحصارگر بوده باشد و تسامح را برنتابد، به خود دیده است (درویش، ۱۳۷۸: ۴۹).

درویش، عناصر اصلی مشترک بین دموکراسی و عرفان را کثرت‌گرایی و تنوع‌طلبی دانسته و می‌نویسد: عناصر اصلی مفهوم دموکراسی، به رسمیت شناختن «کثرت» و «تنوع» در باورها، سلیقه‌ها و انتخاب‌ها در جامعه است. به‌منظور مادیت بخشیدن به چنین امری، ضروری است پلورالیسم را به‌عنوان اصلی بنیادین در نظام اجتماعی به‌حساب آوریم (همان: ۸۳). درویش در ادامه درباره‌ی تأثیر مثبت درک عرفانی از مذهب، می‌نویسد: درک عرفانی و توحیدی از دین، که بخشی از عناصر فرهنگی و تاریخی ما را تحت تأثیر خود قرار داده است، با مضمون پلورالیسم و دیگر الزامات دموکراسی همخوانی دارد و اهمیت این موضوع در جامعه‌ای که درکی دکماتیک از دین دارد و با ضرورت‌های دموکراسی اساساً بیگانه است و نقش حساسی در فرهنگ سنتی جامعه نیز به‌عهده گرفته بسیار درخور توجه است (همان: ۱۰۰).

ب) نظر مخالفان تصوف و عرفان: مرحوم مصطفی رحیمی در پاسخ به پرسش آیا سنت صوفیانه، سنتی مقدس است؟ می‌نویسد: آثار ویرانگر صوفیگری را در کلیه شوون فرهنگ ایرانی می‌توان دید. در غرب مسیحی با تضعیف حاکمیت بلامنازع کشیشان و با تبلیغ این اصل که رابطه میان انسان و خدا، رابطه‌ای بی‌میانجی و وساطت کشیشان را بر نمی‌تابد، راه را برای پروتستانتیسم و بعدها دموکراسی باز کرد در مقابل، در ایران که تصوف به خودی خود تا حدی در تقابل با خشکاندیشی‌های اهل شریعت پدید آمده بود، از قشریت صفویه سردرآورد. آن‌چه در تقابل خشکاندیشی اهل شریعت پدید آمد، عرفان مولوی و حافظ بود اما صوفیان با اعراض از مواهب طبیعی و سفارش به مرگ دنیا، حتی چند فرسنگ از شریعت نیز عقب‌تر بودند. زیرا در شریعت، دنیا مزرعه آخرت معرفی می‌شود. نتیجه‌ی منطقی این نظریه آن است که برای تحصیل توشه‌ی آخرت باید در آبادی جهان کوشید؛ ولی صوفیان دانسته و ندانسته، تیشه به ریشه دنیا و آخرت زدند. ثانیاً صوفیان در مقابل شاهان و روحانیون، شاخه سوم حاکمیت را تشکیل دادند و خود را شاه نامیدند و تخفیف هم نمی‌دادند و بر تفرقه این ملت متفرق افزودند. نکته دیگر این که بزرگان صوفی با عاصی و گناهکار خواندن خود هدف نهایی بشر را به کلی دور از دسترس قرار دادند. حسن بصری می‌گفت: حتی اگر حسن بصری هم بشوید باز هم گناهکار خواهید بود. پس بشر درمانده چه کند؟ یکی از معایب اساسی ما آن است که به انتقاد از بزرگان خود عادت نداریم. حتی تا آن‌جا که این انتقاد خطر حبس و غیره را در پی نداشته باشد صوفی‌گری به فرهنگ ما زیان بسیار رسانده و نه تنها سخن فردوسی که کلام حافظ را نیز در محاق قرار داده است. القائات صوفیان یکی از علل واپس ماندگی ماست (رحیمی، ۱۳۷۹: ۱۵-۱۴).

منتقدان اندیشه‌های تصوف، معتقدند که صوفیان در دو دستشان، دو شمشیر داشتند، با یکی عالمان علوم تجربی را فرو می‌کوفتند و با دیگری فیلسوفان را. زیبا کلام، به نقل از مرحوم عبدالهادی حائری، درباره‌ی مخالفت امام غزالی با فلسفه می‌نویسد: از دانشمندان بزرگی که در آن روزگاران بیش از هر کسی با آزاداندیشی و گسترش اندیشه بر پایه‌ی تعقل و استدلال ستیز کرد و یک سونگری را جانی تازه بخشید، امام غزالی بود. یورش سهمگین او به فلسفه و اندیشه‌های فلسفی، شیوه‌های مبتنی بر خرد، اندیشه، استدلال و ژرف‌نگری را از گسترش فراگیر بازداشت. وی در رد اندیشه‌های فلسفی تا جایی پیش رفت که فارابی و ابن سینا را «المتفلسفه الاسلامیه - فیلسوف نمایان اسلامی» نامید، و برخی از سخنان آنان را «الکفرالصریح» خواند و موضوع «تکفیر» آن فیلسوفان اسلامی را در اعترافات خود یادآوری کرد (زیبا کلام، ۱۳۹۰: ۲۷۵).

زیبا کلام، بعد دیگر امام غزالی را با خاموش شدن چراغ علم، در برخورد او با علوم طبیعی می‌داند و می‌نویسد: در مجموع بایستی گفت که اگر نگوئیم او با علوم ضدیتی داشت، حداقلش این است که استقبال چندانی هم از آن نمی‌کرد (همان: ۲۷۷).

از مجموع سخنان زیبا کلام چنین استنباط می‌شود که مبارزه با خردگرایی و دفاع از سنت، با به قدرت رسیدن ترکمن‌ها و ظهور خواجه نظام‌الملک نهادینه شد و این مبارزه در دوره‌ی صفوی ادامه یافت

و چراغ علم به خاموشی گرایید. یعنی روزگار صفویه، عناد و دشمنی با علوم طبیعی و فلسفه کماکان ادامه پیدا کرد و بالاخره در دوره قاجارها خاموشی چراغ علم، به گونه‌ای ژرف‌تر دوام یافت، ضمن آن که مرکزیت و رونق نسبی اقتصادی و اجتماعی عصر صفوی هم دیگر در میان نبود (همان).

۸- وجود نداشتن و اجرا نشدن قانون در توسعه‌نیافتگی ایران چه اثری گذاشته است؟ یکی از مشکلاتی که جامعه ایران در عصر قاجار با آن دست به گریبان بود، نبود قانون در کشور و یا بی‌قانونی بود. قانون در حرف شاه خلاصه می‌شد و شاه بود که اختیار جان و مال همه را در دست داشت: یرواند آبراهامیان، به نقل از روزنامه‌ی قانون که متعلق به ملک‌خان بود در این باره می‌نویسد: ایران مملو از نعمات خداداد است، چیزی که همه‌ی این نعمات را باطل گذاشته، نبود قانون است. هیچ‌کس در ایران مالک هیچ چیز نیست، زیرا که قانون نیست، حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون، خزانه می‌بخشیم بدون قانون، شکم پاره می‌کنیم بدون قانون. در هند، پاریس، در تفلیس، در مصر، در اسلامبول حتی در میان ترکمن هرکسی می‌داند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام. فلان مجتهد را به چه قانون اخراج کردند؟ موجب فلان سرتیپ را به چه قانون قطع نمودند؟ فلان وزیر به کدام قانون مغضوب شد؟ فلان سفیر به چه قانون خلعت پوشید؟ هیچ امیر و هیچ شاهزاده‌ای نیست که از شرط زندگی خود به قدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد. حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی‌دانند فردا صبح به عراق عرب منفی خواهند شد یا به مملکت روس فرار خواهند کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۸۸).

در گزارشی که حسینقلی‌خان صدرالسلطنه به وزارت امور خارجه، در اول صفر ۱۳۰۶ ارائه می‌دهد، می‌نویسد: «چیزی که ما را از شر دشمن می‌تواند نگاه داشت تحصیل علوم و دادن حریت، پس از تربیت اطفال، و داشتن قانون است.» و مقصود قانون ملکی است، ورنه «کتاب خدا البته مقدس و مخصوص امور مذهبی است. پس ما باید قانون در مملکت داشته باشیم» حال اگر «مثل اروپا که ناپلئون نداشته باشیم» چرا لااقل «نظامنامه» نداشته باشیم؟ «شما را بخدا فکری در این خصوصیات بکنید و اسلاف خود را نیکبخت بفرمایید» (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۲).

کاتوزیان معنای استبداد را در دوره قاجار، نبودن و اجرا نشدن قانون توضیح داده است، او می‌نویسد: قانونی به معنی مجموعه‌ی ضوابطی که حد و مرزی برای اعمال قدرت دولتی تعیین کند و آن را قابل پیش‌بینی سازد، در کار نبود. جایی که حقی نباشد از قانون هم خبری نیست. به عبارت دیگر جایی که تفاوتی بین قانون و اراده‌ی عمومی‌ای وجود داشته باشد که هر ساعت بدون حساب و کتاب معینی قابل تغییر باشد. اصلاً معنای استبداد یا حکومت دلبخواهی دقیقاً همین است (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۰).

بنابراین نبود قانون و یا پایبند نبودن به قانون، در دوره قاجار را می‌توانیم در چارچوب نظریه‌ی استبداد شرقی ارزیابی کرده و از ویژگی‌های حکومت‌های استبدادی که خاصه‌ی شرق، علی‌الخصوص ایران بود، به حساب آوریم.

فریدون آدمیت، در کتاب امیرکبیر و ایران، کشته شدن امیرکبیر را ناشی از نظام استبدادی می‌داند و می‌نویسد: امیرکبیر محکوم نظام سیاسی ایران و نظم میرزاتقی‌خان گردید، نظمی که با نفع طبقه‌ی اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد کامل داشت (آدمیت، ۱۳۸۹: ۶۸۰).

۹- روابط بین‌المللی در توسعه‌نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار تا چه اندازه مؤثر بوده است؟ ضعف سیاسی پادشاهان قاجار از یک سو و موقعیت ضعیف اقتصادی کشور، سبب شد کشور ایران، محلی برای رقابت استعماری دولت‌های روسیه از طرف شمال کشور و انگلیس از طرف مشرق - کمپانی هند شرقی - قرار گیرد. جان فوران در این باره می‌نویسد: اما رقابت فشرده روسیه - بریتانیا در ایران باعث شد که ایران به صورت نوع خاصی از حاشیه تبدیل شود. برخلاف کشورها و مناطقی که زیر سلطه‌ی مستقیم استعمار رفتند (هند، مصر، بخش اعظم آفریقا، آسیای جنوب خاوری و نقاط دیگر)، یا رسماً مستقل بودند. اما عملاً به یک قدرت بزرگ خارجی وابستگی داشتند. (قسمت عمده‌ای از سرزمین‌های آمریکای لاتین که ابتدا به بریتانیا و سپس به ایالات متحده‌ی آمریکا وابسته شدند)، ایران صحنه‌ی رقابت دو قدرت بزرگ امپریالیستی - بریتانیا قدرت هسته‌ی مرکزی و روسیه غول نیمه حاشیه‌ای در مرز شمال ایران - باقی ماند. ایران از این لحاظ با افغانستان و از لحاظ پیچیده‌تر به دلیل تعداد بزرگ قدرت‌های رقیب استعماری با چین و عثمانی قابل مقایسه بود. به نوشته‌ی باثوسانی، ایران همه‌ی معایب یک مستعمره را دارا بود اما از مزایای معدود مستعمره - مانند ایجاد صنایعی به سود مستقیم استعمارگران یا مقاصد نظامی‌شان، بهبود نظام قضایی و مانند این‌ها - محروم ماند. «بهترین گواه این گفته، نبود توسعه زیربنایی، خاصه توافق دو قدرت روس و بریتانیا در احداث راه آهن و نیز «شرایط کامله‌الوداد» در قراردادهای تجاری بود که ارتش روسیه به زور به ایران تحمیل کرد و بریتانیا هم بعد از اعمال فشار زیاد بر دولت ایران، شرایط مزبور را در قراردادهای تجاری با ایران گنجانید و بعد یکایک کشورهای صنعتی اروپا جزو دولت‌های کامله‌الوداد ایران درآمدند و همه این‌ها به زیان بخش صنایع دستی شهری ایران تمام شد (فوران، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۱۸۲).

احمد اشرف در کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری ایران در دوره‌ی قاجارها، وضعیت پیش آمده بر اثر رقابت روسیه و انگلیس را، وضعیت نیمه استعماری نامیده و توضیح می‌دهد: وضعیت نیمه استعماری هنگامی پدیدار می‌شد و استقرار می‌یافت که دو نیروی متخاصم استعماری در حوزه‌های نفوذ سیاسی و اقتصادی خویش در سرزمینی که دارای نهادهای حکومتی مناسبی برای اداره‌ی امور داخلی خود بود با یکدیگر برخورد می‌کردند و رو در روی یکدیگر قرار می‌گرفتند. بدین گونه بدون آنکه نیروهای استعماری آن سرزمین را به دوپاره بخش کنند و مستقیماً اداره‌ی امور را به دست خود گیرند و آن را به شیوه‌های متداول استعمار کهن اداره کنند، آن سرزمین را همچون حایلی میان خود نگاه می‌داشتند و آن به حوزه‌های نفوذ تقسیم می‌کردند و برای تثبیت نفوذ خویش در آن سرزمین به رقابت می‌پرداختند رقابت نیروهای استعمارگر در وضعیت نیمه استعماری، پیامدهای پراهمیتی از نظر ماهیت تحولات سیاسی و اجتماعی در سرزمین‌های نیمه مستعمره در برداشت که از مهمترین آن‌ها حمایت از نهادهای

کهن حکومتی و حفظ وضع موجود سیاسی و زیر نفوذ قراردادن اعیان و اشراف این سرزمین‌ها و دست زدن به تحریکات مداوم در سرزمین‌های نیمه مستعمره بود. از نظر اقتصادی، ادغام نواحی نیمه مستعمره به بازار جهانی، سرآغاز پاشیدگی بازارهای کوچک و غیرقابل انعطاف محلی، رشد تجارت خارجی، تخصص در تولید و صدور مواد خام، زوال صنایع دستی، اعتماد به مصرف مصنوعات غربی و بطور کلی وابستگی اقتصادی به قدرت‌های استعماری بود. از مشخصات وضع تازه، برهم خوردن توازن پرداخت‌ها، افزایش قرض‌های خارجی، سلطه‌ی قدرت‌های استعماری بر مؤسسات اقتصادی مانند بانک‌ها، گمرک‌ها و بازارهای محلی و همچنین تسلط آنان بر بازرگانان و اصناف بود (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۶).

با توجه به آنچه که از قول احمد اشرف ذکر شد، ایران در دوره قاجار وضعیت نیمه استعماری پیدا کرده و از یک طرف به کشوری پیرامونی، در قالب نظریه‌ی نظم نوین جهانی والرشترین درآمد - و از طرف دیگر، کشورهای مرکزی و نیمه پیرامونی یعنی انگلیس و روسیه، با حمایت از نهادهای کهن حکومتی و حفظ وضع موجود سیاسی، به ادامه‌ی حکومت استبدادی خاندان قاجار کمک کردند. این رفتار آن‌ها به ادامه‌ی وضعیت ایران در قالب نظریه‌ی استبداد شرقی و شیوه‌ی تولید آسیایی کمک شایانی کرد بنابراین می‌توان وضعیت پیش آمده را در قالب تلفیقی از نظریه‌ی نظم نوین جهانی و نظریه‌ی استبداد شرقی مورد تحلیل قرار داد.

۱۰- ساختار نظام سلطنت دوره قاجار، چه تأثیری بر توسعه‌نیافتگی ایران داشته است؟ نظام سلطنت ایران در دوره قاجار در قالب نظریه‌ی استبداد شرقی قابل بررسی است، چراکه بسیاری از ویژگی‌های استبداد شرقی را می‌توان در این نظام یافت، یرواند آبراهامیان در این باره می‌نویسد: سلسله‌ی قاجار بسیاری از مشخصه‌های استبداد شرقی را آشکار کرد. پادشاه را شاه شاهان، سلطان سلاطین، قبله‌ی عالم، مطیع کننده‌ی اقالیم، دادگستر مردمان، نگهبان گله‌ها، حامی بیچارگان، فاتح سرزمین‌ها، سایه‌ی خداوند در زمین و... می‌نامیدند. قدرت شاه به‌طور بالقوه بسیار گسترده بود. او مالک همه‌ی زمین‌های غیر وقفی بود که قبلاً بخشیده نشده بودند. او می‌توانست دارایی آن‌هایی را که مغضوب شده بودند، مصادره کند. کلامش قانون بود و حق منحصر به فرد دادن امتیازات، مزیت‌ها، و انحصارات را داشت. وی صاحب مرگ و زندگی رعایایش، و عزل و نصب صاحب‌منصبان قلمروش بود (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۴).

بنا به گفته‌ی سریع‌القلم: شاه در سیستم قاجار، محور و قبله عالم بود و بالاتر از او سطحی وجود نداشت و بقیه همه رعیت بودند حتی درباریان. در این سیستم تصمیم‌گیری و ساختار قدرت، نه حکم قانونی وجود دارد، نه شأن اجتماعی، نه جایگاه سیاسی و نه پایه‌های اخلاقی. ایران زمان قاجار نه اقتصادی داشت که به مردم استقلال مالی و شغلی از حکومت بدهد و نه نظام حقوقی داشت که برای آن‌ها امنیت به ارمغان آورد و بنابراین، عامه مردم محکوم به اراده و منافع و مزاج شاهانی بودند که هر لحظه ممکن بود حکمی صادر کنند و چارچوب‌ها و ساختارها را به نفع خود تغییر دهند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۸۰).

با این وصف، حکومت قاجارها، حکومت استبدادی بود، اگرچه در دوره‌های آخر، صاحب قانون اساسی و مجلس نمایندگان شدیم، اما ساختار استبدادی در فرهنگ جامعه‌ی ما ریشه دوانده بود و قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی، در فرایند تاریخی خود، سر از دیکتاتوری رضاخانی درآورد. سریع‌القلم، فرهنگ سلطنت را با فرهنگ عشیره‌ای شبیه دانسته و می‌نویسد: فرهنگ سلطنت در بسیاری از موارد با فرهنگ عشیره‌ای مشابه است. همان‌طور که وقتی خان یا کلانتر انتخاب شد، از مزایای بسیاری بهره‌مند خواهد بود و همه موظفند اهلیت و تسلیم شدن خود را نسبت به خان نشان دهند، در فرهنگ سلطنت نیز «فرهنگ چاکری» و فرهنگ وفاق، تبعیت محض و اهلیت و مقرب بودن، مبنای ارتباط و به‌دست آوردن مناصب و پایداری موقعیت و بهره‌برداری و سوء استفاده وسیع از امکانات بدون مؤاخذه می‌باشد. از آنجا که پایه ارتباط افراد، «کار، هدف جمعی، کارکردها و پیشرفت جمعی» نیست، ارادت جای مهارت را می‌گیرد. افراد به واسطه چاکری و ارادت منصوب می‌شوند نه به واسطه توانایی و تخصص و اهلیت نسبت به کار (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۷۹).

نتیجه‌گیری

حکومت قاجارها که توسط آقا محمدخان و براساس یک الگوی ساده‌زیستی آغاز شد، بعدها به تجمل‌گرایی و حتی بازیچه شدن شاهان قاجار به‌دست کشورهای روسیه و انگلستان ختم شد. شمیم در این باره می‌نویسد: سلطنتی که به‌دست آقا محمدخان قاجار، از خاندان شریف و اصیل ایرانی نژاد زندیه به خاندان ترکمان قاجار انتقال یافت، بنابر اصل مرور زمان از سادگی و بی‌آلایشی، که خاصه دوران کوتاه سلطنت آقا محمدخان بود، به تجمل‌پرستی گرایید و هرچه زمان پیش می‌رفت بر تفصیل دستگاه سلطنت افزوده می‌شد و علاوه بر آن سلاطین قاجار یکی پس از دیگری در راه استحکام بنیان سلطنت خود می‌کوشیدند و در این راه حتی از توسل به بیگانگان نیز دریغ نمی‌ورزیدند (شمیم، ۱۳۷۵: ۳۲۴). بنابراین ساختار استبدادی و علل و عوامل داخلی کشور که در قالب نظریه‌ی استبداد شرقی، و نظریه‌ی نوسازی مورد بررسی قرار گرفت، یعنی: ۱- کمبود بارندگی و دسترسی نداشتن به آب کافی؛ ۲- غارت دسترنج مردم؛ ۳- فرهنگ عشیره‌ای؛ ۴- فروش حکومت ایالات؛ ۵- مشکلات زیرساختی در فرهنگ سنتی ایران؛ ۶- اندیشه‌های تصوف؛ ۷- وجود نداشتن و اجرا نشدن قانون؛ ۸- ساختار نظام سلطنت. در کنار جذب شدن ایران در اقتصاد جهانی و ناتوانی رقابت با آن، که تحت عنوان: ۱- روابط بین‌المللی و ۲- تجارت نابرابر بین تجار داخلی و خارجی خصوصاً تجار روس و انگلیس با تجار ایران، مورد بررسی قرار گرفتند؛ سبب حاشیه‌ای شدن ایران در قالب نظریه‌ی نظام جهانی شد. و سرانجام وابسته شدن ایران در قالب تئوری وابستگی، از طریق صدور مواد خام و اولیه‌ی داخلی و بازار فروش محصولات کشورهای صنعتی، در مجموع سبب شد که کشور ما در دوره‌ی قاجار به‌صورت کشوری توسعه‌نیافته درآید. به‌طوری که آثار زیان‌بار این توسعه‌نیافتگی را هنوز هم می‌توان در کشور مشاهده کرد.

منابع

- ۱- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۳). ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران معاصر. ترجمه: احمد گل‌احمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ۲- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۷). مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران. ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب، چاپ اول.
- ۳- آدمیت، ف. (۱۳۸۵). اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- ۴- آدمیت، ف. (۱۳۸۷). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران: نشر گستره، چاپ اول.
- ۵- آدمیت، ف. (۱۳۸۹). امیرکبیر و ایران. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دهم.
- ۶- آرون، ر. (۱۳۸۲). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۷- ازکیا، م. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی توسعه، تهران: مؤسسه نشر کلمه.
- ۸- اشرف، ا؛ عزیزی، ع. (۱۳۸۸). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، تهران: نیلوفر، چاپ دوم.
- ۹- اشرف، ا. (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجار، تهران: انتشارات زمینه، چاپ اول.
- ۱۰- بشیریه، ح. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی، چاپ یازدهم.
- ۱۱- جمالزاده، م. ع. (۱۳۴۵). خلیات ما ایرانیان، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۱۲- چیلکوت، ر. (۱۳۷۷). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه: وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
- ۱۳- درویش، م. ر. (۱۳۷۸). عرفان و دموکراسی، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۱۴- دلاور، ع. (۱۳۸۴). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: رشد، چاپ چهارم.
- ۱۵- رحیمی، م. (۱۳۷۹). آیا سنت صوفیانه سنتی مقدس است؟، ماهنامه دنیای سخن، پاییز، شماره ۹۱ صص: ۱۷-۱۲.
- ۱۶- رزاقی، ا. (۱۳۸۰). آشنایی با اقتصاد ایران، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- ۱۷- رضاقلی، ع. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران: نشر نی، چاپ یازدهم.
- ۱۸- رضاقلی، ع. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مار به دوش، تهران: نشر نی، چاپ شانزدهم.
- ۱۹- رضوانی، م. ا. (۱۳۸۱). انقلاب مشروطیت، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

- ۲۰- زیبا کلام، ص. (۱۳۹۰). ما چگونه ما شدیم؟ ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران، تهران: انتشارات روزنه، چاپ هجدهم.
- ۲۱- سرمد، ز؛ بازرگان، ع؛ حجازی، ا. (۱۳۸۴). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران: نشر آگه، چاپ یازدهم.
- ۲۲- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- ۲۳- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۶). عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ پنجم.
- ۲۴- سریع‌القلم، م. (۱۳۹۰). اقتدارگرایی ایرانی در عصر قاجار، تهران: نشر فروزان روز، چاپ اول.
- ۲۵- سیدمن، ا. (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه: هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- ۲۶- شمیم، ع. ا. (۱۳۷۵). ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، تهران: انتشارات مدیر، چاپ هفتم.
- ۲۷- طلوعی، م. (۱۳۸۱). هفت پادشاه: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار سلاطین قاجار، تهران: نشر علم.
- ۲۸- عظیمی، ح. (۱۳۸۲). ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه (برای حل بحران‌های کوتاه و بلندمدت چه می‌توان کرد؟)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- ۲۹- علمداری، ک. (۱۳۸۴). چرا ایران عقب‌مانده و غرب پیش رفت؟، تهران: نشر توسعه، چاپ دوازدهم.
- ۳۰- عیسای، ج. (۱۳۶۲). تاریخ اقتصاد ایران: عصر قاجار ۱۲۱۵-۱۳۳۲ هـ. ق، ترجمه: یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- ۳۱- فوران، ج. (۱۳۷۱). مفهوم توسعه وابسته، کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار، ترجمه: علی طایفی. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت، شماره ۵۶ - ۵۵ صص ۳۹ - ۳۴، قسمت اول.
- ۳۲- فوران، ج. (۱۳۷۱). مفهوم توسعه وابسته، کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار، ترجمه: علی طایفی. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، خرداد و تیر، شماره ۵۸ - ۵۷، صص ۱۰۳-۹۷، قسمت دوم.
- ۳۳- فوران، ج. (۱۳۸۹). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی). ترجمه: احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هفتم.
- ۳۴- قیصری، ن؛ حسینی، س. ت. (۱۳۷۳). علل داخلی توسعه‌نیافتگی ایران در عصر قاجار، دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.
- ۳۵- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۸۴). دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه: حسن افشار. تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- ۳۶- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۸۸). نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران: نفت و توسعه‌ی اقتصادی، ترجمه: علیرضا طیب. تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

بررسی علل توسعه‌نیافتگی ایران در دوره‌ی قاجار

- ۳۷- کدی، ن. (۱۳۸۱) ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان (۱۱۷۵ - ۱۳۰۴)، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- ۳۸- کسروی، ا. (۱۳۸۴). تاریخ مشروطه‌ی ایران، تهران: صدای معاصر و مجید، چاپ پنجم.
- ۳۹- لمبتون، آ. ک. س. (۱۳۷۵). ایران عصر قاجار، ترجمه: سیمین فصیحی. مشهد: جاودان خرد، چاپ اول.